

بخش ششم

جبهه دوم - اصلاح دین

حواشی بر کتاب زمان انتخاب

امیر فیض - حقوقدان

در این بخش از کتاب زمان انتخاب، که عنوان «لانیسیته و دین» به آن اختصاص داده شده است، اعلیحضرت، مصراً از تشکیل جبهه ای تازه برای اصلاح دین جاتبداری فرموده اند و با ملاحظاتی که در همین بخش از کتاب آورده اند هدف جبهه اصلاح دین، بقرار زیر است

- ۱- شکی نیست که دین باید خود را اصلاح کند
- ۲- اصلاح اسلام ضروری است تا اینکه اسلام وارد شده بیست و یکم شود و دوره پیامبر راترک کند
- ۳- اصلاحات دین هم در مورد مناسک است و هم آیین یادگترین
- ۴- اعلیحضرت در این جبهه (اصلاح دین) نقش رهبری و دفاع از هدف جبهه را بخود تخصیص داده اند و درجهت فعالیت خودشان درجبهه، اطلاع میدهند که بابخشی از روحانیون داخل کشورنه تنها مسئله جدانی دین از حکومت رادرمیان گذاشته اند بلکه تبادل نظرهای لازم رادر مورد اصلاح دین و لزوم ترک دوران پیامبر هم مطرح و مورد گفتگو قرار گرفته است

حاشیه = مباحثات راجع به دین حتی اصول و نبوت در زمان محمد هم وجود داشت ولی بواسطه محدودیت اقوام اسلامی بسیار محدود بود در دوران امویان نوعی ممنوعیت نسبت به مباحث اسلامی بوجود آمد ولی در دوران عباسیان بعنت گسترش سرزمینهای اسلامی و پیوستگی اقوام مختلف به اسلام بحثهای اسلامی مقامی مشخص یافت و بصورت علمی و کلامی درآمد ولی در همان زمان هم خلفای عباسی و افراد حکومت در آن بحثها شرکت نمیکردند و بندرت اجازه میدادند که جلسات بحث راجع به اسلام در حضور آنان صورت گیرد. مقصودم از این حاشیه احراز این مطلب است که این قبیل بحثها خارج از صلاحیت رهبران سیاسی و شخصیت های حکومتی است تاچه رسد به اعلیحضرت که خودشان رانماینده هویت ملی و تاریخی ایرانی میدانند که چه قبل از اسلام و چه در دوران تحمیل اسلام، هویت ایرانی، بادین همراه بوده است. آیا اعلیحضرت و اطباق فکرایشان برمفاهیمی که متوجه تز اصلاح دین است مسلط و آگاهند و متوجه هستند که ترک دوران پیامبر، چه تصویری رازدین اسلام به توده مردم ایران ارایه میدهد و یا تغییر آئین و مناسک اسلامی، دین رابه چه صورتی در نزد مردم مجسم میکند؟؟

اعلیحضرت میفرمایند: «طی ۱۴ قرن دین موضوعی ممنوعه بوده است بدلیل تجربه کنونی رژیم اسلامی ما ناچاریم درباره اش بحث کنیم»

بحث درباره مسائل دینی همواره برای فضلا و مفسرین و محدثین، وجود داشته ولی توده عوام به خودشان اجازه دخالت در بحثهای دینی رانمیدادند.

بحث های دینی و مذهبی و اموراتی از قبیل آشنائی مردم به حقیقت دین و مذهب و پاک کرن باورهای آنان از آلودگیها و نشان دادن مشکلات اجرائی قوانین دینی بازندگی مردم و احتمالاً تفاسیر جدید بر تفاسیر قدیم وظیفه

روشنفکران و محققین و صاحب‌نظران است که نه در امور سیاست و حکومت و کشورداری دخالت و مشارکتی دارند و نه در آینده داوطلب خواهند شد. آنها هستند که باید اولین مشکل، یعنی حاضر کردن جامعه را برای شنیدن، حل کنند آنها هستند که باید همانند شمع بسوزند و تمام شوند تا جامعه را به بیداری، آگاهی و تفکر، متورسانند و راه حرکت و موفقیت حکومت و جامعه را هموار سازند

ضرب المثل <شغال مازندرانی را نگیرد جز سگ مازندرانی> مصداق مورد است.

اعلیحضرت بهیچوجه تکلیفی در اصلاح دین و یاتغییر مناسک و آئین دین ندارند و نه، اساساً ورود به مباحث مزبور، مرتبط به ایشان است. تکلیف ایشان همان است که قانون اساسی و سوگند سلطنت و سنت و هویت ایرانی آنرا احصاء کرده است. تکلیف ایشان کار سیاسی است نه دینی و مذهبی.

من دقیقاً میدانم و گواهی میدهم که آنچه در کتاب ایشان درباره اسلام و اصلاح آن آمده بانیّت و قصد ایشان همراه نیست و آنها شعارهایی هستند که گهگاه به ملاحظاتی و بوسیله کسانی حضور ایشان مطرح گردیده (اطاق فکر) و ایشان هم بدون ذکر منبع، آنرا مطرح کرده اند. در گذشته هم موارد مشابهی وجود داشته که بنده نوشتم:

هر که از در درآمد و چیزی گفت شاه ما هم گرفت و فردا گفت

(پایان حاشیه)

ادامه بحث

بیانات ایشان در مورد گفتگوی با روحانیون راجع به جدائی دین از حکومت و اصلاح دین، این برداشت را میدهد که تشکیل جبهه اصلاح دین، سیر تکاملی تز جدائی دین از حکومت است زیرا که، تز جدائی دین از حکومت از سالهای ۱۳۷۹ در حضور اعلیحضرت مطرح و باعلاقه ایشان روبرو شد ولی تز **اصلاح دین** برای اولین بار است که در کتابشان مطرح و از آن دفاع شده است.

سابقه نشان میدهد که اعلیحضرت در سالهای قبل با احتیاط های لازم مسئله جدائی دین از حکومت را مطرح میفرمودند و اساساً موضوع رادر صلاحیت مجلس موسسان میدانستند. نمونه ای از احتیاط های لازم ایشان ارایه شود بجاست.

«مسئله جدائی دین از حکومت که خواست آزادیخواهان است موضوعی است در صلاحیت مجلس موسسان که نسبت به آن اتخاذ تصمیم نماید»

در سال ۱۳۷۹ در خردادماه، هنگامیکه در مصاحبه ای موضوع جدائی دین و حکومت مطرح شد ایشان فرمودند:

«باید دقت کنیم که وقتی از اصطلاحات استفاده میکنیم آنرا کاملاً درک نکنیم و بعنوان شعار نگوئیم من فکر میکنم ضمن اینکه مذهبمان را باید حفظ کنیم، ضمن اینکه آگاهی داریم که جامعه ما یک جامعه مذهبی است امید وارم حکومت آینده کشور بر اساس دموکراسی باشد»

سعدی بیتی دارد که دقیقاً تائید کننده توصیه اعلیحضرت در سال ۱۳۷۹ است میگوید:

نگوئید از سرباز چیه حرفی کز او چیزی بگیرد صاحب هوش

ملاحظه میفرمائید، در اظهارات بالا بدون اینکه از جدائی دین و حکومت نام ببرند و یا از اصطلاحات <سکولار و لائیک> که در فرهنگ ما و فلسفه اسلام به معنای بی دینی و لامذهبی است استفاده کنند، باینکار بردن واژه های <دموکراسی

و امید وارم که هم مقصود خودشان را بیان کرده اندوهم مصونیت خودشان را نسبت به باورهای مردم رعایت فرموده اند چرا که، **دموکراسی کلی است که جدائی دین از حکومت. از ارکان اجرائی آن است.**

ولی در کتاب زمان انتخاب، در فصل ششم، مسئله جدائی دین از حکومت، بطور قاطع به یک موضع مشخص مبارزاتی تبدیل و آنرا در حوزه فعالیت سیاسی خودشان قرار داده اند موضعی آنقدر جدی که هر کس در آنطرف خط باشد جانی در جبهه مبارزه ایشان ندارد موضعی شبیه به هواداری از جنبش سبز. و این جبهه گیری ایشان آنقدر برای مصاحبه کننده بی انتظار بود که برای رفع تردید خودش سوالات چندی را پیرو، آورده است مانند همکاری با خاتم شیرین عبادی و بنی صدر و مجاهدین و غیره.

دستاوردهای جدائی دین

یک وقت انسان خواستار چیزی است که قبلاً آنرا داشته است ولی یکوقت انسان چیزی را که تاکنون نداشته ولی وصفش را شنیده، خواستار آن میباشد بدیهی است که در مورد دوم باید به متخصص رجوع کند.

اعلیحضرت خواستار جدائی دین از حکومت هستند بسیار هم خواست محترم و درستی است ولی باید، متخصص (مجلس موسسان)، نسخه نویسی کند نه ایشان. در گذشته هم یعنی در سال ۱۳۸۰ موضوع جدائی دین از حکومت را در صلاحیت مجلس مؤسسان میدانستند ولی در کتاب اخیرشان، اینطور بنمایش آمده که در کنار جبهه مبارزه سیاسی علیه رژیم غاصب جمهوری اسلامی جبهه تازه ای برای رسیدن به دستاوردهای جدائی دین از حکومت، زیر نام «سکولار و لا نیک» گشوده شده که شخص ایشان بعنوان تنوریسن و رئیس اپوزیسیون دفاع و مدیریت آنرا عهده دار میباشند.

مواردی از تنوری های جدائی دین از حکومت

۱. ایران با اینکه اکثریتی مسلمان دارد دیگر نباید دولتش مسلمان به شمار رود
۲. اسلام نباید دین رسمی ایرانیان شناخته شود

حاشیه = فلاسفه آمریکائی عقیده دارند «مسیحیت بنیاد کشور ماست» برداشت از فرازهای اول و دوم چنین است که بی اشکال است که هم پادشاه و هم وزراء و هم رئیس دولت و حکومت، بی دین و یاتابع ادیان دیگر باشد (پایان حاشیه)

- ۳- اهانت به محمد و شخصیتهای دینی و مذهبی نباید ممنوع باشد
- ۴- ازدواج مدنی (مقصود ازدواج محضری است) بر ازدواج شرعی مقدم است

حاشیه - قانون مدنی زمان شاه، ازدواج راعقدی مانند سایر عقود میداند و بدون اینکه قائل به وجه تمایزی بشود ازدواج را وقتی معتبر میدانست که به ثبت در دفتر اسناد رسمی برسد و تفاوتش با ازدواج شرعی در این بود که ازدواج های شرعی را آخوند ها در دفاتر غیر رسمی خودشان ثبت میکردند و خودشان قبالة نکاح مینوشتند و در ازدواج رسمی دفاتر اسناد رسمی بارعایت ضوابطی ثابت آنرا ثبت میکردند. فراموش نشود که آخوند هاباقانون ثبت احوال و ازدواج مخالف بودند و ازدواج های رسمی را مشروع نمیدانستند (پایان حاشیه)

- ۵- علاقمند هستند که در قانون اساسی جدید روحانیت از هر نوع مقام سیاسی کنار گذاشته شوند
- ۶- مزاحمتی برای همجنس گرایان نباید وجود داشته باشد.

ابهام در سوال

ابهام در این است در حالیکه جدائی دین از حکومت هدف وخواست جبهه دوم مبارزه است دیگر منطقی بنظر نمی‌رسد که اصلاح دین آنهم تاحد جداکردن دین از پیامبر و تغییر مناسک و آئین دین، هدف همان جبهه دوم مبارزه باشد.

چیزی را که ما نمی‌خواهیم از آن استفاده کنیم سهل است که در جداسازی از آنهم میکوشیم چه لزومی دارد که فصل پاکسازی آنرا مطرح کنیم و ۷۰ میلیون جمعیت ایران را در مقابل خودمان قرار بدهیم؟

اگر ما خواهان جدائی دین از حکومت هستیم چرا باید این حق را به خودمان بدهیم که در دین، تاحد اصلاح آن دخالت کنیم؟؟ آیا این عمل یک قلدری یکطرفه نیست؟

پوست لغزنده

در سالهای گذشته که برای اولین بار اعلیحضرت اشاراتی روشن به موضوع جدائی دین و حکومت فرمودند در مقاله ای زیر عنوان <اشکال شعارها> این حقیقت بازگوشد که این قبیل شعارها وخواستها از سوی اعلیحضرت بمثابة پوستهای لغزنده ای است که برای سقوط سریع محبوبیت تاریخی ایشان تدارک دیده شده است.

اکنون بابازگشت به همان مواضع اصرارهای ناموجه اعلیحضرت، آنهم بطور مستقیم و مسئولانه در باره دین و جدائی آن در جامعه ای که خودایشان در همین کتابشان نوشته اند ۹۷٪ مردم به دین و مذهبشان علاقمند هستند و حاضر نیستند از آن <دل بکنند = عبارت خودشان است> نوعی پوست لغزنده ای است که محبوبیت تاریخی و سنتی ایشان را زیر پرده <شاه بی دین است> میپوشاند و این درست همان چیزی است که جمهوری اسلامی خواستار آن است.

نگاهی به جبهه مقابل ما

جبهه مقابل ما رژیم غاصب جمهوری اسلامی است. قدرت مقاومت جمهوری اسلامی، متشکل از دو نیروست یکی امکانات حکومتی و دیگری که بسیار مهم است سنگری است که بنام اسلام تعبیه کرده است ایرانیان مسلمان باآنکه باحکومت جمهوری اسلامی در ایران، مخالفند و آمارهای منتشره از ناحیه مرتبطین باحکومت نشان میدهد که نود درصد مردم از حکومت ناراضی هستند ولی، خود را در جبهه مخالفین جمهوری اسلامی قرار نداده اند ولی همینکه احساس کنند که خطری متوجه دین آن هاست بطور طبیعی به نزدیک ترین سنگری که ملحق خواهند شد جمهوری اسلامی است.

مادامی که ما، منحصرأ در جبهه سیاسی، مبارزه میکنیم، طرف ما، حکومت و امکانات اوست ولی همینکه جبهه مبارزه خودمان را بسوی هدفهای دینی و مذهبی کشیدیم، در واقع مسلمانان داخل و خارج از کشور را به مبارزه طلبیده ایم و آنها بطور مسلم در کنار امکانات حکومتی جمهوری اسلامی، مقابل ما قرار خواهند گرفت.

حیرت مضاعف

حیرت آنجاست که اعلیحضرت بکرات مبارزه ایرانیان را محدود به شعار آزادی و برخی اوقات هم براندازی جمهوری اسلامی و گاهی هم حاکمیت ملی و امثال آن توصیه میفرمایند و حتی وقتی سلطنت طلبان صحبت از رژیم کشور میکنند اعلیحضرت لطیفه اختصاصی خودشان را به عبارت <هنوز خانه ندارید بفرکاخذ دیواری و موکت آن هستید> راجب اجماع صرف مینمایند آیا همه چیز حل شده و ایران نجات یافته و وقت مسئله اصلاح دین و سروصورت دادن مشکلات همجنسگرایان باقی مانده است؟؟

سیلی به اسلام و جبهه دوم

در سال ۶۲ خمینی گفت: «اگر امروز اسلام سیلی بخورد، دیگر سربلند نخواهد کرد» یعنی هروقت خطری متوجه اسلام شد، متحد شوید که اسلام بزمین نخورد.

در تطبیق مورد، مطالبی که در جبهه دوم مبارزه مطرح شده خیلی بالاتر و سخت تر از یک سیلی به اسلام است. هیچ مسلمانی تاکنون این حرفها را راجع به اسلام نشنیده است هر یک از موارد مطروحه چه در فصل «اصلاح دین» و یا اهداف و خواستههای جدائی دین از حکومت که هر مسلمانی رامیلرزاند و همین لرزش و وحشت است که اورا سریعاً به سنگر حکومت جمهوری اسلامی میکشاند.

تصور نمائید که تظاهرات وسیع دولتی مردم در سال جاری در ارتباط با طرفداری از حکومت و جمهوری اسلامی بود خیر، حضور وسیع ایرانیان در آن تظاهرات به ملاحظه حمایت و پرچمداری حکومت، از اسلامی بود که مخالفین در صدد سیلی زدن به آن برآمده بودند.

سوء تفاهم نشود بنده مدعی نیستم که ایرانیان معتقد به اسلام هستند. مسلمانان جهان و بیشتر ایرانیان متعصب به اسلام هستند نه مؤمن به اسلام. تعصب حالتی است که اجازه تعقل و فکر را به متعصب نمیدهد و نه اینکه حاضر به تجدید نظر در باورهایشان نیستند اصلاً حاضر به شنیدن هر حرفی که راجع به دین باشد نیستند آنها در حالیکه تعدماً به دستورات دینشان عمل نمیکند و اساساً از دینشان هم چیز قابلی نمیدانند اما در تعصب به دین چنان پای بندند که به وطنشان آن تعصب راندارند لذا هر نسیم و حرف مذهبی که آشنای آنان نباشد بنظر آنها طوفانی است که آمده تا بنیاد دیانت را بکنددانه این تعصب را میتوان تا انجامشاده کرده‌مینکه کلمه «جدائی دین» را شنید، منتظر بقیه اش نمیشود و با زدن مهربی دینی به گوینده، به سنگری که میتواند خود را از آن طوفان حفظ کند پناه میبرد که برده است.

یکی از شعرای مابیتی دارد در رابطه با تعصب که مفهوم آن این است:

همانطور که گوشواره، جایش گوش است جای تعصب هم شمشیر است، یعنی تعصب حرف و دلیل سرش نمیشود

تعصب عمومی است

تعصب به اسلام خاص مردم کشورمان نیست خمیره همه مسلمانان جهان است در اخبار همین امروز شنیدیم یک اسقف قبطی در مصراظهار نظر کرده که «بنظر میرسد که برخی آیات قرآن بعد از درگذشت محمد به قرآن اضافه شده است» دانشگاه الازهر مصرفورا و اکثش نشان داد و اعلامیه کرد که «این سخنان غیرمسئولانه و در چارچوب دشمنی با اسلام و مسلمانان و فرهنگ آنها میباشد»

چرا اتهام بی دینی به سلطنت طلبان

ناظرید که جمهوری اسلامی، در اخبار مربوط به تظاهرات علیه جمهوری اسلامی، بدون وقفه سلطنت طلبان را در کنار بهائیان و اسرائیلی ها و مجاهدین خلق قلمداد میکند؟ زیرا در تاریخ ایران، هیچگاه سلطنت به مخالفت با دین برنخاسته است و جمهوری اسلامی با گذاردن سلطنت طلبان کنار بی دینان و بهائیان این تفهیم نادرست را به مردم القاء میکنند که رضایهلوی و سلطنت طلبان امروزی و رای سلطنت و سلطنت طلبان قدیمی هستند.

یکی از مورخین در تاریخ اسلام گفته است: «در جوامعی که جماعت دینی و دین و سیاست درهم آمیخته باشند، نهضت های اجتماعی و سیاسی در زیر لافاه اعتقادات مذهبی به جریان می افتد»

مفهوم مخالف واقعیتی را که آن مورخ گفته این است که نهضت های اجتماعی و سیاسی که بمقابله اعتقادات مذهبی مردم برخیزند و معطلند در تطبیق مورد نه تنها جبهه دوم مبارزه و معطل است که نکبت آن جبهه اول مبارزه راه متلاشی میسازد.

البته اعلیحضرت میفرمایند که جدائی دین از حکومت بنفع دین است ولی آیا توده مردم مسلمان ایران مفاهیم اجرایی نظر اعلیحضرت را درک میکنند؟ و همانطور که خودشان فرموده اند «این اصطلاحات براحتی برای مردم قابل درک است؟» آیا همان تزکلی جدائی دین از حکومت کافی نبود و باید تشریح میشد آنهم در حدی که ملاحظه کردید؟

البته اعلیحضرت این ایرادات را پیشبینی فرموده بوده اند و پاسخ آنرا چنین داده اند.

«آنچه بیشتر مایه نگرانی من است آینده اسلام است و من این شفافیت و صداقت را به کشورم میدونم»

بنده فکر میکنم که اعلیحضرت در بیانشان جای **ایران و اسلام** را اشتباه گرفته اند آنچه که باید مایه نگرانی اعلیحضرت باشد آینده ایران است نه اسلام. آینده اسلام را خدا تضمین کرده است و همان خداهم پادشاه رامسنول آینده مملکت شناخته است. به سوگند سلطنت که یاد فرمودید رجوع کنید که قاطع گفتگو هاست.

اعلیحضرت، صداقتی را که به کشور و هم میهنانشان میدون بودید، وفاداری به سوگند سلطنت و ایفای عهودی بود که سنت و قانون اساسی مشروطه آنرا مقید و اعلیحضرت هم آنرا اتیان فرمودند که آن صداقت نشان داده نشد، آیا میتوان و انصاف است که گفتگو درباره دین آنهم تا آنجاکه قضاوت بنیادی مردم ایران را در گون سازد به حساب صداقت دین گذاشت؟

اسب سواری پیشکشان

مادر جبهه اصلی مبارزه که بطور طبیعی ۳۰ سال قبل، به حکم و فطرت هويت ملی مان تشکیل شد تا ایرانمان را به هويت اصلیش بازگردانیم هیچ گام موثر و مثبتی برنداشته ایم و بقول اعلیحضرت: «از خودمان شرم داریم که کاری برای نجات ایران نکرده ایم» و عجیب اینکه هیچ تعصبی هم در وفای به عهد خود نسبت به تاریخ و هويت ملی و ایران و هموطنان **دروم** مشهود نیست و کمر همت که نبسته ایم هیچ، همت بیگانگان را برای ایفای تعهدات خوامان اصرار داریم باین هیبت شکننده و سرافکنندگی، چرا و چطور جبهه دیگری را علیه جمهوری اسلامی می‌گشانیم که همه شعارهای آن برای مردم کشور ما غیرت شکن و ناموس بر بادده است.

ما در شاهراهی که آشنای مردم و عبورگاه نسل بعد از نسل ایرانی بود و هست جرأت حرکت نداشتیم و گوشه‌ایمان را از فریاد ملت که «چرا ایستاده ای حرکت کن» که فرهنگ و منش ایرانی پشتیبان توست بسته ایم و به سراغ اموری رفته ایم که همه اش ظلمت و تباهی و کفر و تکفیر است و این تصویر را به مردم ایران میدهیم که جمهوری اسلامی را در مقابل ماتبدیل به فرشته و مارا هیولا پندارند.

ما در وعده به نجات کشور سابقه بد و تاریکی داریم متاسفانه با ندانمکاری ها و یادخالته خرابکاران هر روز بر تاریکی و ناباوری مردم می افزانیم. یادم نمیرود روزی که جنگ عراق و ایران تمام شد اعلیحضرت فرمودند: «اگر ما در پیکار علیه رژیم، آنگونه که ضرورت داشت گام برنداشتیم به این علت بوده که تاکنون میهن ما در جنگ بابیگانه بوده است. امروز همه میتوانیم با خیالی آسوده به ایفای رسالت ملی و تاریخی خود بپردازیم» (لوس انجلس - باشگاه مسائل سیاسی جهان سال ۶۷)

حتی در همان بیانات هم اشاره کردند که «حتی امروز هم برای ایفای رسالت میهنی ۱۰ سال دیر است»

صداقت با ملت و ایران، در ایفای این عهده است که ۲۰ سال از پایان جنگ عراق ایران میگذرد تنها کاری که در این مدت کرده اند وعده است، آنهم «وعده ای نیست که شرمند صد فردا نیست»

توقف فوری جبهه دوم

یکی از بزرگان میگوید: «ناله کردن آسان است درمان کردن ناله دشوار است» یکی از محققین اسلامی در تفسیری یکی از آیات قرآن اینطور نوشته است: «کسی که دردی را تشخیص میدهد اگر درمان آنرا میداند باید بگوید و اگر میداند و نگوید مسئول است» <از حافظه نوشته ام>

آب در کوزه و گرد جهان گردیدن

مایرانیان حدود ۷۴ سال از عمر مشروطیت یکصدساله خود را از دستاورد های جدائی دین از حکومت بهره مند بوده ایم چرا از این تجربه آشنای مردم که از انقلاب مشروطیت، مشروعیت یافته و در پناه همان دستاوردها ملت به رفاه و ایران به شکوفائی رسیده است استفاده نمیکنیم که میخواستیم از صفر شروع کنیم؟ و هم خودمان را رسوای خاص و عام کنیم و هم همه ایرانیان و حتی مسلمانان جهان رایه دشمنی با خودمان دعوت کنیم؟

بپاسخ به این سوالات راه را پیدا میکنیم

آیا در مدت مشروطیت ایران بغیر از دو دوره قانونگذاری مجلس، دین در حکومت و امر قانونگذاری دخالتی داشت؟ البته که خیر واصل دوم متمم که حضور عده ای از روحانیون را در مجلس برای تطبیق قوانین شرعی و مصوبات مجلس پیشبینی کرده بود از همان دوره دوم قانونگذاری به اجرا در نیامد و این عدم اجراء بنا بر اقدام دولتهای وقت نبود و در زمان سلطنت رضاشاه کبیر و پادشاهنشاه ایران هم نبود و آغاز آن با سلطنت احمد شاه قاجار همراه بوده است.

آیا هزاران قانونی که در طول مشروطیت ایران تا زمان اشغال حکومت ایران از سوی غاصبان از مجلس گذشت و اساس پیشرفت کشور و آسایش مردم بود قوانینی بود که به ملاحظه اسلامی بودن ایران و مسلمان بودن شاه ایران اقتباس از قوانین شرعی بود یا خیر قوانینی بود که بنا بر نیاز جامعه حتی برخلاف قوانین شرعی بتصویب و به اجرا گذاشته شد؟ همه قوانین مصوبه مجالس قانونگذاری ایران مترقی و بدون ملاحظات دینی و شرعی تصویب و اجرا میگردید و در ماهیت، دین در حکومت و وضع قانون و اجرای آن هیچ دخالتی نداشت.

آیا دولتهای مشروطیت ایران مزاحمتی برای مسلمانان و یاپیروان مذاهب دیگر داشتند مسلماً خیر؟ به شهادت زنده، مردم هم دینشان را داشتند و هم قانون مترقی و مورد نیازشان را و در عبارتی دیگر، مردم به دلخواه خود به جدائی دینشان از حکومت جامعه عمل پوشانده بودند.

آیا اصل اول متمم قانون اساسی که دین اسلام و مذهب را رسمی شناخته تأثیری در روند قانونگذاری و یاسبب مداخله دین در حکومت ایران بوده است؟ ایدا ایدا.

آیا در طول مشروطیت ایران تا سال ۵۷ حتی یک مورد دیده شده که بوسیله احزاب و یارو حانیون خواستار اجرای اصل دوم متمم و دخالت دین در حکومت شده باشند؟؟ هرگز خود روحانیت بود که از اجرای اصل دوم شانه خالی کرد نه مجلس و یادولت.

آیا باصراحت اصل ۷۱ که قضاوت شرعی را در محاکم مقرر کرده است، در طول سلطنت شاهان پهلوی قضاوت در دادگستری ما قضاوت شرعی بود یا قانونی؟؟ و قضات ما را آخوندها تشکیل میدادند و یاجوانان تحصیل کرده در دانشکده حقوق؟

آیا اصل ۸۳ متمم که میگوید: «تعیین شخص مدعی العموم باتصویب حاکم شرع بر عهده پادشاه است» به اجراء آمد و یا دادستان باتصویب وزیر دادگستری و فرمان شاه منصوب میگردید؟

آیا یکی از اصولی که دلالت بر مداخله دین بر حکومت میگرد قانون انتخابات که در دوره اول مجلس تصویب شده بود و خانمهار از شرکت در انتخابات محروم میساخت نبود؟ البته که بود ولی قانون مزبور که دقیقاً منطبق با شرع بود در سال ۱۳۴۲ بوسیله مجلس شورایی و با وجود اصل دوم متمم که تصویب قوانین راموکول به قبول هیئت روحانیون ساخته بود به اتفاق آراء بتصویب رسید و این سیر حقوقی تصویب و اصلاح قانون انتخابات و شناختن حق رای برای بانوان، نوعی فسخ و نسخ اصل دوم هم به حساب میاید (نسخ ضمنی)

آیا با آنکه فقه تشیع فرماندهی بر نیروهای مسلح و فرمان جنگ و صلح را در اختیار مرجع تقلید اعظم گذاشته است و با آنکه شیعه اثنی عشری مذهب رسمی کشور شناخته شده (در قانون اساسی) و این امر، نمونه دخالت دین در امر حکومت است آیا در طول مشروطیت جامه عمل بخود گرفت و یا بکلی امر فرماندهی و حکم جنگ و صلح را در اختیار شاه و مجلس قرار داشت؟؟

حکم تجربه

تجربه هفتادساله مشروطیت و دستاوردهای اجتماعی و اقتصادی آن حکم میکند که :

مبارزه فقط در یک جبهه، با هدف سیاسی براندازی رژیم غاصب ایران و حرکت در راستای تداوم اجرائی قانون اساسی و متممات آن تا تشکیل مجلس مؤسسان باشد.